

# جامعه‌شناسی قومیت در خراسان هنگامه قیام ابومسلم خراسانی بر اساس تئوری‌های انتخاب عقلانی و نخبگان

میلاذ پرنیانی<sup>۱</sup>

کریم فرجی<sup>۲</sup>

## چکیده

جامعه‌شناسی قومیت برای اشاره به اشکال خاصی از تمایزات فرهنگی وضع شده است. مفهوم جامعه‌شناسی قومیت با مفاهیم نژادی و تنوع فرهنگی در هم تنیده شده است و قصد دارد تفسیری از وضعیت پیچیده قومی ارائه دهد. خراسان در پویه تاریخ به دلیل موقعیت جغرافیایی، کمتر تحت تأثیر فرهنگ‌های مهاجم قرار می‌گرفت و از این لحاظ مستقل بود. اما بعد از فتوحات اعراب و مهاجرت عده‌ی زیادی از آنها به خراسان، احوالات این دیار تغییر کرد و درگیر یک دوقطبی قومی شد. برای خراسان در بحبوحه قیام ابومسلم خراسانی دو قومیت مجزا می‌توان در نظر گرفت و به صورت کلی آنها را به دو گروه عرب و خراسانی تقسیم‌بندی کرد. بعدها اختلافات قبایل عرب باعث شد مثلی در خراسان شکل گیرد که قومیت و منفعت در آن ترکیب شده بودند. مسأله اصلی این است که چگونه می‌توان کنش‌های قومی خراسان را با تئوری‌های انتخاب عقلانی و نخبگان، که از پارامترهای جامعه‌شناسی قومیت هستند، تبیین و تفسیر کرد؟ چگونه می‌توان با جامعه‌شناسی قومیت، خیزش خراسانیان را مقید به یک انقلاب سیاسی، یا یک انقلاب اجتماعی - قومی کرد؟ به این منظور پژوهش حاضر علاوه بر این که سعی می‌کند با استفاده از منابع داخلی و خارجی پاسخ مناسبی به این پرسش بدهد، در عین حال به نقد آن نیز خواهد پرداخت. یافته‌های تحقیق حاکی از آن است که تئوری نخبگان و انتخاب عقلانی هر دو به گونه‌ای از پوپولیسم اشاره می‌کنند که پس پشت آن، سوء استفاده از قومیت‌ها قرار دارد، در حالی که برای خراسانیان متأثر شدن از فرهنگ، بارزتر از سیاست‌های تحمیلی به نظر می‌رسد و بنابراین انقلاب خراسان نمی‌تواند کاملاً سیاسی تلقی شود.

**واژه‌های کلیدی:** جامعه‌شناسی قومیت، قومیت، خراسان، ابومسلم خراسانی، تئوری، نخبگان، عقلانی

---

۱. دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شبستر m.parniyani@gmail.com

۲. دانشجوی دکتری تاریخ ایران بعد از اسلام، دانشگاه آزاد اسلامی واحد شبستر farajik13@yahoo.com

حدود زمانی مسأله، بازه‌ای بین سال‌های ۱۲۸ق. (ورود ابومسلم به دستور ابراهیم امام به خراسان) تا ۱۳۵ق. (جنگ زاب) را شامل می‌شود که ناظر بر دوره‌ای است که جوشش و خروشی در خراسان بزرگ علیه حکومت بنی‌امیه شکل می‌گیرد که در آن، پدیده قومیت حرف اول را می‌زند. خراسان به‌عنوان حدود مکانی مسأله از سال‌ها قبل، باردار این تحول اساسی بود. در تشریح ابعاد موضوعی باید اذعان کرد فکت‌های مرتبط با حوزه جامعه‌شناسی و بازخوانی تحولات تاریخی در ایران، مبتنی بر کاراکترهای تأثیر گذارِ واقعه (نظیر داعیان و رهبران قیام) و پارامترهای این فکت (قومیت و جامعه‌شناسی قومیت) حائز اهمیت می‌باشد. تحلیل‌های مقایسه‌ای تاریخی و نظری پیرامون قومیت، ملی‌گرایی، ایدئولوژی، جنگ، خشونت و نظریات جامعه‌شناختی دیگر، از جمله متغیرهای برجسته این فکت به‌شمار می‌روند. بنابراین موارد مطروحه هدف پژوهش را از جهت ارتباط مستقیم با وضعیت ایرانیان و اعراب در رویارویی با وقایع و نوع تحولات اجتماعی و سیاسی حاکم بر جهان اسلام تعیین می‌کنند. با این تفاسیر پرسش‌های تحقیق به شرح زیر تبیین می‌گردند:

۱- چگونه می‌توان کنش‌های قومی خراسان را با تئوری‌های انتخاب عقلانی و نخبگان، که از پارامترهای جامعه‌شناسی قومیت هستند، تبیین و تفسیر کرد؟

۲- چگونه می‌توان با جامعه‌شناسی قومیت، خیزش خراسانیان را مقید به یک انقلاب سیاسی، یا یک انقلاب اجتماعی - قومی کرد؟

پیشینه‌ی تحقیق عمدتاً به مطالب پراکنده در کتب جامعه‌شناسان معاصر برمی‌گردد، اما کتاب "جامعه‌شناسی قومیت" مشکل عدم پیوستگی مطالب را حل کرده است. سینشا ملشوویچ (Sinisa Malesevic)، استاد مدرسه علوم سیاسی و جامعه‌شناسی دانشگاه ملی ایرلند در این کتاب هر گونه تلاش برای مقوله‌بندی و طبقه‌بندی سیاسی یا حقوقی گروه یا گروه‌های خاصی از مردم در قالب اقلیت قومی را محکوم می‌کند. بر این اساس، وی طبقه‌بندی‌هایی را که حاکمان برای گروه‌های خاصی از مردم تحت عنوان اقلیت "قومی" یا "ملیت" ایجاد می‌کردند، یکی از سرچشمه‌های بروز خشونت‌های اجتماعی می‌داند. از نظر وی، قومیت پدیده‌ای ازلی، طبیعی و





خودپیدا نیست که مشخصه‌های آن نژاد، زبان، مذهب و خاطرات جمعی مشترک یا سبک زندگی مشترک بین گروه یا گروه‌های خاصی باشد. قومیت تحت شرایط خاصی شکل می‌گیرد و در واقع کنشی اجتماعی - سیاسی است که تحت تأثیر عواملی غیر از اشتراکات ازلی یا تاریخی پدید می‌آید. به همین سان، به خشونت گراییدن قومیت نیز علل و عوامل خاص خود را داراست. نقدی که می‌توان بر کتاب وارد کرد، در فقدان نگاه تاریخی است. در ایران در ارتباط با جامعه-شناسی قومیت، مقالاتی توسط محققین ارائه شده‌اند که نمونه‌هایی از آنها در ارجاعات پژوهش حاضر مشاهده می‌شوند، اما در آنها نیز مشخصاً درباره ریشه‌های تاریخی پدیده قومیت و مصادیق آن، بحثی به میان نیآورده است. در پژوهش حاضر سعی شده این خلاء تاریخی پر شود و بنابراین اهداف و ضرورت‌های پژوهش در این راستا، روشن و برجسته گردد.

### بیان مسأله و تشریح ابعاد

جامعه‌شناسی قومیت، حوزه‌ای از جامعه‌شناسی است که به مطالعه روابط اجتماعی، سیاسی و اقتصادی گروه‌های قومی و نژادی می‌پردازد (حیدری، ۱۳۹۲: ۱). قومیت در اصطلاح امروزی با مفاهیمی چون شهروند درجه اول و دوم ارتباط دارد. منتقدان موضوع قومیت، اغلب آن را با خصوصیات کوته‌فکرانه، مرتجعانه و محافظه‌کارانه مورد اتهام قرار می‌دهند (Abramson, 1976: 57). با توجه به این که کهن‌گرایان معتقدند جامعه‌شناسی قومیت پدیده‌ای معاصر نیست و در پژوهش حاضر به این قول اعتماد شده، این پرسش پیش می‌آید که این مفهوم در درازنای تاریخ چه مصادیقی می‌تواند داشته باشد؟ برای رسیدن به جواب، ابتدا به شرایط اقلیمی پرداخته خواهد شد. اقلیم، یک عنصر شکل‌دهنده به قومیت به‌شمار می‌رود. جدا از اشتراکاتی که در ترسیم مرزبندی‌های یک قوم وجود دارد این فرایند عموماً، اما نه همیشه، تعلق به یک سرزمین را در برمی‌گیرد. گام بعدی ادعای حاکمیت نسبت به سرزمین و تبدیل قوم به یک ملت قومی است (رکس، ۱۳۸۰: ۱۷۳).

همان‌طور که از عنوان تحقیق مشخص است محدوده جغرافیایی بحث، خراسان و محدوده زمانی آن، نیمه اول قرن دوم هجری است، اما به‌ناچار به گذشته‌های دورتر خراسان نیز باید گریز زد. پس از هجوم اعراب به ایران، خراسان در شرایط خاصی قرار گرفت و تا مدت‌ها روی آرامش



به خود ندید. دلیلش ترکیب نامتجانس و تجمع ناراضیان حکومتی، قومی و عقیدتی در این خطه بود. توسعه اختلافات داخلی قبایل مستقر در سرزمین‌های بصره و کوفه که از عهد حکومت امام علی (ع) در این مناطق گسترش یافته بود، ضرورت‌ها را برای جریان مهاجرت اعراب به سرزمین‌های ایران و خراسان مهیا ساخت (اکبری، ۱۳۸۸: ۸). حضور مسلمانان به شکل کولونی‌های متفرق در جای‌جای ایران دیرتر آغاز شد. هنگامی که مسلمانان از جنگ‌های داخلی فارغ شدند، برای تثبیت موقعیت خود شروع به کوچاندن بعضی از قبایل به اقصا نقاط ایران کردند (صالحی، ۱۳۷۸: ۲۰۵). برخی معتقدند که معاویه برای گسترش دین اسلام در میان مردم ایران، تلاش کرد ده‌ها هزار خانواده عرب را در مناطق ایران، بویژه در خراسان مستقر کند که آمیزش قوم عرب و ایرانی راهی برای گسترش تعالیم اسلامی و زبان و فرهنگ عربی باشد (اکبری، ۱۳۸۸: ۸). اما در واقع، این قبایل بنا بر مقتضیات سیاسی در خراسان پراکنده شده بودند و هدف معاویه، تقویت نفوذ اعراب در آن منطقه بود تا هرگونه شورش و آشوب علیه خلافت را به سرعت خاموش کنند (پناهی و سربندی، ۱۳۹۲: ۱۰۱).

خراسانیان استقلال سیاسی می‌خواستند و در راستای رسیدن به این مهم، مجاهدت‌های بسیار نمودند. زیرساخت‌های اجتماعی و فرهنگی برای قیام توسط شعوبیه شکل گرفته بود و روزه‌روز روش‌های گوناگونی برای مقابله با اعراب، توسط ایرانیان کشف می‌شد. نظریه‌پردازان ایرانی که از فرهیختگان بودند و گویی بعد از فتوحات مسلمین، همگی در خراسان جمع شده بودند و در آن‌جا پایگاهی بزرگ تشکیل داده بودند، سال‌های سال از لحاظ فکری روی مردم کار می‌کردند. زبان فارسی هنوز در خراسان زنده بود و این به اتحاد بیشتر آنها کمک می‌کرد. تشیع به‌عنوان یک عامل جانبی که با حکومت در تضاد بود، مردم را جذب خود می‌کرد و خراسانیان با اهل بیت پیامبر اکرم (ص) که هم‌چون خودشان ستم‌دیده بودند، همزادپنداری می‌کردند. تا قبل از این، موقعیت جدی نبرد رودررو برای خراسانیان پیش نیامده و فرصت عقده‌گشایی برای ایشان فراهم نگشته بود. بافت فرهنگی خراسان، کوچ مخالفان اعراب به این خطه و رویش فکری در قالب شعوبیه و تشیع، شرایط فرهنگی لازم برای مخالفت با حکومت اعراب را در خراسان فراهم نمود و منجر به قیام نهایی علیه بنی‌امیه شد. نقش ابومسلم در این میان بارز بود. او که مردم خراسان



را باور داشت دست به تحریک آنها زد و قیام نهایی رقم خورد. با این که او کشتار و قساوت زیادی به خرج داد، اما چون در دل عامه به‌عنوان ناجی جلوه کرده بود، موفق شد. به هر حال، مهم‌تر از ابومسلم، فرهنگ مقاومت او بود که در پرتو آزادگی و هویت‌طلبی طوری بر دل‌ها نشست که در آینده زمینه قیام‌های بعدی را محیا کرد. قبلاً طیف عظیمی از مخالفان از سراسر کشور به خراسان آمده، اما راه به‌جایی نبرده بودند. این بار ابومسلم فرصت‌سازی کرد و خراسانیان نیز فرصت‌سوزی نکردند. عوامل و شرایط آمادگی خراسان برای قیام بر ضد امویان عمدتاً عوامل فرهنگی بود. شکل‌گیری حکومت عباسی بر پایه‌های تمدنی ایران، گواهی بر این مدعاست. لازم به ذکر است تلاش‌های قومیتی در خراسان با روی کار آمدن طاهریان بود که تا حد زیادی به ثمر نشست و زمینه را برای خودباوری ایرانیان در احیای حکومت‌های مستقل قومی ایجاد نمود. اما دو نکته را نباید فراموش کرد: ۱- قومیت همیشه با حاکمیت بر یک سرزمین همراه نیست (رکس، ۱۳۸۰: ۱۷۶) ۲- گروه‌های قومی لزوماً قابلیت ملت شدن را ندارند (جهان‌بین، ۱۳۷۹: ۳۰).

موارد فوق زمینه‌ای بود برای ورود به بحث تئوری انتخاب عقلانی و تئوری نخبگان و سنجش رویدادهای خراسان در این دستگاه. اما با مطالعه تاریخ مورد بحث این تئوری‌ها خیلی بدبینانه جلوه می‌کنند چراکه کنش‌گری بالقوه و بالفعل توده‌ها دست کم گرفته می‌شود (مالشویچ، ۱۳۹۰: ۱۸۹) و راهبردها و تاکتیک‌هایی که نخبگان برای دستکاری در رفتار توده‌ها به‌کار می‌گیرند، برجسته می‌شوند (همان: ۱۷۶). اگر تئوری انتخاب عقلانی را بپذیریم، ناچار باید پذیرفت که عضویت در گروه ابومسلم به هدف کسب سود فردی انجام گرفته است (همان: ۱۴۹) و اگر تئوری نخبگان را بپذیریم، ناچار باید قبول کنیم که قومیت خراسان به مثابه منبع قدرت سیاسی است (همان: ۱۷۵).

### روش‌شناسی

تئوری‌های انتخاب عقلانی و نخبگان به نقش شخصیت‌ها در تاریخ برمی‌گردد که از مباحث مهم فلسفه نظری تاریخ و جامعه‌شناسی تاریخی کلان است. در پژوهش حاضر، تلاش بر آن است که از روش مردم‌شناسی برای تحلیل داده‌ها استفاده گردد. مردم‌شناسی علمی است که نهادهای اجتماعی و رابطه جامعه را به‌عنوان اعضای آن جامعه، مورد مطالعه قرار می‌دهد. بیشترین کاربرد



یافته‌های مردم‌شناسی مشخص کردن شرایطی است که به خاطر زمینه‌ها و تفاوت‌های فرهنگی بین ملت‌ها موجب اختلاف می‌شود. با تلاش در این جهت و بدون لحاظ تفاوت‌های سیستمی بین شرق و غرب می‌توان تحلیل وقایع را از دریچه‌ای متفاوت تجربه کرد. این تجربه بر اساس توصیف و تحلیل وقایع صورت خواهد گرفت.

### شرایط قومی خراسان

در نتیجه فتوحاتی که از زمان ابوبکر آغاز و در دوران عمر ادامه یافت، وسعت امپراتوری اسلامی بیش از پیش گسترده شد و مردمانی با نژادها و فرهنگ‌های متفاوت در سیطره‌ی این امپراتوری قرار گرفتند. شیوه‌ی حکمرانی و اداره‌ی این سرزمین‌ها توسط اعراب به طرق مختلف بود و به چگونگی ورود اعراب به آن سرزمین‌ها بستگی داشت. صلح، جنگ یا تسلیم، هر کدام شرایط خاص خود را داشت و شهرهای ایالت خراسان نیز از این قاعده مستثنی نبودند (رفیعی و آشتینه، ۱۳۹۳: ۷۲). طبق روایتی خلیفه عمر، ابوموسی اشعری را از حمله به خراسان نهی کرد و آرزو کرد کاش بین اعراب و خراسان، کوه‌هایی از آهن و دریا‌هایی از آتش و هزار سد، مثل سد اسکندر وجود داشت (کوفی، ۱۳۷۲: ۲۶۱). زمانی که عمر این را گفت هنوز ایران، به مفهوم ساسانی آن حداقل در اذهان مردم این سرزمین جریان داشت اما دیری نپایید که خراسانیان، متعاقب مرگ یزدگرد سوم فروپاشی مرزهایشان را باور کرده و بنابراین دچار نوعی انزوا و به تبع آن از خود بیگانگی شدند. این از خود بیگانگی بر فراز خراسانیان و رودرروی آنها قرار داشت اما می‌توانست وسیله‌ای برای خلاقیت آنها باشد (کوزر و روزنبرگ، ۱۳۷۸: ۴۰۱). رویدادهای خراسان که تا اوایل قرن سوم هجری ادامه یافت، حکایت از آن داشت که ایرانیان حاضر به پذیرش استیلای اعراب نشدند. در واقع، با روی کار آمدن بنی امیه که دولتی با ویژگی‌های اختصاصی عرب بود بحرانی حیثیتی پدیدار شد (صالحی، ۱۳۷۸: ۲۰۵) و به دوره عباسیان نیز منتقل گردید.

به نظر می‌رسد فکر قیام در خراسان، اولین بار در پی دکترین معاویه درباره موالی متولد شد. وی در نامه‌ای به زیادبن ابیه مفاد دکترین خود را بر اساس نژادپرستی عربی تبیین کرد. از جمله آن مفاد می‌توان به این موارد اشاره کرد که درباره ایرانیان می‌گوید: «عرب با زنانشان ازدواج نماید، ولی زنان خود را به ازدواج آنان در نیاورند. عرب از آنان ارث ببرد، ولی آنان از عرب ارث نبرند



و در عطا و روزی‌های آنان کوتاهی کن. در جنگ‌ها پیشاپیش لشکر بروند و راه را اصلاح کنند و ...» (هلالی عامری کوفی، ۱۳۹۳: ۴۲۷). با این‌که قیام به دلیل عدم خودیابی کافی خیلی دیرتر به وقوع پیوست، اما این دکتترین معاویه در حافظه جمعی خراسانیان باقی ماند. این وضع برای خراسانیان نمی‌توانست با توجه به موقعیت و اهمیتی که در اداره امور خراسان پیدا کرده بودند، قابل تحمل باشد و به‌زودی اعتراضاتی علیه خلافت اموی آشکار شد. این گروه ناراضی، دیگر منافع خود را در اطاعت و همراهی بی‌قید و شرط از اعراب نمی‌دیدند، زیرا به آن اندازه از قدرت و خودآگاهی رسیده بودند که به نقش تعیین‌کننده خود در حوادث خراسان، واقف شدند. بنابراین زمانی که داعیان بنی‌عباس با شعار تساوی‌طلبی و عدالت‌خواهی به میدان آمدند، آنها با آگاهی و از روی اختیار به ابومسلم پیوستند (پناهی و سربندی، ۱۳۹۲: ۱۲۰). محمد بن علی بن عبدالله رهبر خیزش عباسی، هنگامی که خواست داعیانش را به شهرها بفرستد، در وصف خراسان گفت: «تعداد خراسانیان زیاد و خواست‌های گوناگون آنها را از هم جدا نکرده است» (ابن الفقیه همدانی، ۱۳۴۹: ۱۶۲).

همان‌طور که گفته شد هویت ملی ایران پس از فتوحات اعراب، خدشه‌دار شده و می‌توان مدعی شد، کامل از بین رفت. هویت ملی، هویتی است که افراد به‌جای این‌که خود را بر اساس تعلقات قومی - قبیله‌ای بشناسند، بر مبنای تعلق به ملتی خاص با جغرافیایی مشخص و نظام حکومتی معین شناسایی می‌کنند (رمضان‌زاده و بهمنی قاجار، ۱۳۸۷: ۷۲). با این حال، از خاکستر آن هویت ملی، یک هویت خاص قومیتی متولد شد. این هویت ویژه که می‌توان آن را همان خلاقیت ایرانیان دانست، در خراسان بال و پر گرفت. زمانی که تحولات قومی مجدداً ظهور می‌کنند و ایستادگی می‌نمایند، قومیت، یک تغییر اجتماعی پویا را مفروض می‌کند (Abramson, 1976: 57). این تغییر اجتماعی در خراسان با یک تغییر فرهنگی آغاز شده بود:

- ۱- دین: ایرانیان زرتشتی، جای خود را به خراسانیان مسلمان داده بودند.
- ۲- زبان: ایرانیان فارسی‌زبان، جای خود را به خراسانیان عرب‌زبان داده بودند.
- ۳- استراتژی: ایرانیان سازشکار، جای خود را به خراسانیان انقلابی داده بودند.

البته در پس پشت هر کدام، دلایل سیاسی مطرح بود. این دلایل سیاسی پشت پرده، که باز می‌توان آن را از خلاقیت‌های ایرانیان دانست، همان اساس متغیری بود که ابومسلم توسط آن، کار بنی امیه را ساخت، خواجه نصیر کار بنی عباس را و فردوسی، کار سلطه فرهنگی دمشق و بغداد را (اسلامی ندوشن، ۱۳۷۶: ۲۳۵). هنگامی که آتش جنگ بین امویان و خراسانیان به سرکردگی ابومسلم در حال برافروختن بود، عمال خلیفه به منظور تضعیف خراسانیان، اقدام به برگرداندن دیوان خراسان از فارسی به عربی کردند (ملایری، ۱۳۷۹: ۱۷۰). این نشان می‌دهد که عمال اموی هم، به اهمیت زبان فارسی در اتحاد قومی خراسان پی برده بودند و آن را خطری جدی برای خود قلمداد می‌کردند. واکنش این اقوام چه بود؟ اسلامی ندوشن (۱۳۷۶: ۴۵) عقیده دارد که قصد این بوده که اعلام کنند، ما هر چند عجم هستیم، اما زبان شما را بهتر از شما به کار می‌بریم. در راستای این سیاست از جانب ایرانی‌ها، عربی‌نویسی باب شد. منظور رسیدن به مقصد بود؛ مرکب هرچه بود، گو باش. به این ترتیب شاهد این هستیم در خراسان، حیات فرهنگی پر جنب و جوش پدید آمد و به این ترتیب، بزرگان ایران سیاستی را اتخاذ کردند که بر مبنای آن، ابتدا از لحاظ زبانی به زمامداران عرب نزدیک می‌شدند و همین که ضعف سیاسی آنها آشکار می‌شد به شعویان و ناسیونالیسم ایرانی گرایش پیدا می‌کردند (ریپکا، ۱۳۸۱: ۲۰۸).

علاوه بر تغییرات ذکر شده نسبت به ساختار فرهنگی - اجتماعی دوره ساسانی، در دو مورد ثبات وجود داشت:

۱- معاش: شیوه بهره‌کشی ساسانی، جای خود را به شیوه‌ای مشابه در حکومت بنی‌امیه داده بود و مردم از لحاظ معیشتی، تغییر چندانی نکرده بودند.

۲- فهم تاریخی: خراسانیان در مورد خاستگاه و یا تاریخ خود، اعتقادی مشترک داشتند. این سبک از اعتقادات، مرزبندی‌های قوم را مشخص می‌سازد (رکس، ۱۳۸۰: ۱۷۰).

سنتز حاصل از این تغییر و ثبات را قومیت خراسانی نامیده‌ایم. رفته رفته خراسانیان به خود آمده و خویشان را قومی مستقل یافتند. قومی که با اعراب مهاجر یک دوقطبی را در خراسان تشکیل می‌دادند. البته طولی نکشید که این دوقطبی، جای خودش را به مثلثی داد که شامل قومیت خراسانی، عرب قبیله ۱ و عرب قبیله ۲ می‌شد. این مثلث، طبیعتاً باید بحران را در خراسان بیشتر







می‌کرد و منجر به تضعیف اعراب به دست خودشان می‌شد و در نهایت، به نفع خراسانیان تمام می‌شد، اما همکاری اشراف ایرانی با اعراب در بهره برداری از منابع و استثمار توده مردم، قومیت خراسان را از انجام واکنش‌های به موقع و قدرتمند بومی، علیه اعراب باز می‌داشت (پناهی و سربندی، ۱۳۹۲: ۱۷۰). مع ذلک رفته رفته مجادلات و جنگ و خونریزی و شدت خصومت در میان اعراب به حدی رسید که تسلط آنها را در خراسان، به غایت ضعیف کرد (حیدری، ۱۳۷۲: ۱۶۵). بسیاری از گروه‌ها و طوایف مختلف مهاجر عرب به خراسان، بی‌شک همان اختلافات داخلی و گروهی خود را به داخل خراسان نیز وارد نموده بودند. به عنوان نمونه، تعصب و اختلافات دیرینه‌ای که میان اعراب قحطانی و عدنانی وجود داشت، در بین این مهاجران نیز باقی مانده بود، چنان‌که در سال ۶۴ هجری قمری بین بنی بکر و قبیله تمیم در نزدیکی هرات جنگی رخ داد، که یک سال طول کشید. حتی اختلافات میان قبایل ربیعه و مضر که در عهد مروانیان در شام پدید آمد، در خراسان نیز انعکاس یافت و هر یک از دو قبیله که در شام به قدرت می‌رسید، در خراسان نیز ادعای قدرت می‌کرد (اکبری، ۱۳۸۸: ۱۰). با نزدیک شدن به قیام ابومسلم، اتفاقاتی افتاد که سرنوشت برخی از اعراب را با خراسانیان پیوند داد و برعکس، برخی از ایرانیان را از این رابطه اخراج کرد. این جای گشت در رابطه با اعراب، بر اثر ترکیب نژادی و ذوب‌شدگی آنها در فرهنگ خراسانی و در رابطه با ایرانیان بر اثر منافع مشترک با حکومت اموی، به وقوع پیوست. بنابراین، در لابلای قومیت خراسانی دو گروه پیدا شد که نمی‌توان برای آنها قومیتی قائل شد، چرا که از چارچوب قومیت خارج شده بودند، یکی اشراف ایرانی و دیگری ضعفای عرب. اشراف ایرانی به حکومت وقت نزدیک شدند و ضعفای عرب به انقلابیون پیوستند. عرب ضد عرب به همان اندازه عرب نبود که ایرانی ضد ایرانی، ایرانی نبود. باید توجه داشت که قومیت، نژاد نیست و مهم‌تر از جد مشترک، سرنوشت مشترک است. به همین دلیل، امام عباسی با شناخت صحیحی که از جامعه خراسان و قومیت‌های آن داشت، دستور صادر می‌کرد. به عنوان نمونه، او به پیروان خود گفته بود به یمانی‌ها اعتماد داشته باشند و مضرهای (نزاری‌ها) را در دل، دشمن بدارند<sup>۱</sup> و نسبت به قبیله ربیعه هوشیار و بدگمان بمانند (حیدری، ۱۳۷۲: ۱۶۶). اشراف دنباله همان کسانی

۱. یمانیان بر خلاف مضریان، گرایش به نهضت عباسی داشتند.

بودند که در بحبوحه فعالیت‌های یزدگرد در خراسان، علیرغم میل مردم به مقاومت، به‌طور پنهانی بر ضد یزدگرد توطئه کردند (صالحی، ۱۳۷۸: ۱۵۸) و اما اعراب ناراضی (ضعفای عرب) مردمانی بودند که در خراسان ساکن شده و با انجام فعالیت‌های کشاورزی و بازرگانی با مردم بومی خراسان، منافع مشترک به‌دست آورده بودند (رفیعی و آشتینه، ۱۳۹۳: ۷۱). این اصطلاح منافع مشترک، درباره فعالیت اشراف ایرانی هم صدق می‌کند. این‌که نمی‌توان آنها را متعلق به قومیتی دانست، همین برزخی است که یک طرف آن، منافع مشترک با حکومت است. اهمیت طبقات اجتماعی در گذشته بیشتر به خاطر پیوند فرهنگی اعضای آنها بود، تا جست‌وجوی آنها برای منافع مشترک. به‌عبارت دیگر، دل‌مشغولی آنها "هویت" است نه منافع مشترک (رکس، ۱۳۸۰: ۱۶۷).

برخی معتقدند قومیت در درجه نخست، یک پدیده سیاسی است یا به قولی قومیت، سیاست است (ملشوپیچ، ۱۳۹۲: ۱۴۶). قومیت خراسان، سیاستی بود از جانب رهبران که البته منجر به بهره‌برداری خراسانیان می‌شد، اما رهبران اصلی از طریق سیاست قومی، سعی در حفظ منافع خود داشتند. بنابراین از منظر بیرونی، قومیت همان سیاست است، اما از منظر درونی و در نظر خود خراسانیان، قومیت، فرهنگ بود.

سه الگوی اصلی سیاست قومی عبارتند از: ۱- سیاست همانندسازی که به دو صورت فرهنگی و ساختاری اعمال شده است و نقطه مقابل سیاست، تکثرگرایانه است. ۲- تکثرگرایانه مساوات-طلبانه که در آن گروه‌های قومی بسان گروه‌های ذی‌نفع درآمده و در سیاست کشور، نقش ایفا می‌کنند. ۳- تکثرگرایی غیر مساوات‌طلبانه که اشکال متنوعی از قبیل استعمار داخلی و امحای قومیت‌ها را در برمی‌گیرد.



جدول ۱) الگوی سیاست قومی بنی امیه و بنی عباس

مفهوم	نمونه	هدف	مصادق
هماندسازی	داعیان عباسی مثل ابومسلم	کاهش اختلافات فرهنگی و ساختاری در میان گروه های مختلف که در آن جامعه ای متجانس و همگن خواهیم داشت.	فرق بین قیام ابومسلم و قارن (۳۲ ق.) را در همین هدف می توان بررسی کرد. سپاهیان ترک در لشکر قارن، گروهی نامتجانس را به وجود آورده بودند و باعث شکست او شد.
تکثرگرایانه مساوات- طلبانه	اصلاح گرایان بنی امیه مثل نصر بن سیار	پذیرش وجود جوامع مستقل از لحاظ فرهنگی و ساختاری (و نه از لحاظ قدرت سیاسی و اقتصادی)	نصر به سیار سیاست تعامل را با بومیان خراسان در پیش گرفت.
تکثرگرایانه غیر مساوات- طلبانه	خلفای بنی امیه (به غیر از عمر بن عبدالعزیز)	نژادپرستی و توزیع نا برابر قدرت و مزایا	دکترین معاویه درباره موالی

جامعه‌شناسی قومیت در خراسان هنگامه قیام ابومسلم خراسانی بر اساس ...

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

کنش جمعی بر مبنای قومی، فقط به قدرت نظارت گروهی بستگی ندارد، بلکه به منابع سازمانی - شان، شرکت و شکل همبستگی، اتخاذ تاکتیک‌های غیر افراطی، سابقه توزیع منصفانه فردی و اندازه گروه نیز بستگی دارد (همان: ۱۳۰) با تطبیق این گزاره با تاریخ مورد بحث، می توان پی برد قدرت نظارت گروهی از جانب رهبر و داعیان بنی عباس تأمین می شد، اما کنش جمعی خراسانیان تابع عوامل دیگری، نظیر منابع سازمانی بود که شامل منابع انسانی، منابع مالی و امکانات تجهیزاتی می شد. وظیفه تهیه این منابع بر عهده ابومسلم خراسانی بود. داعیان اولیه عباسی تبلیغات خود را نخست در روستاها شروع کرده بودند و با توزیع مواد غذایی، مردم را به اجتماعات خود جلب



می‌کردند که این خود، دلیلی بود بر کوشش عباسیان در جهت جلب مردم فرودست جامعه (مفتخری، ۱۳۷۷: ۷۵). ابومسلم در سمت رئیس داعیان، هر یک از یاران خود را در لباس بازرگان به قسمت‌های مختلف خراسان فرستاد تا برای او بیعت بگیرند (دینوری، ۱۳۷۱: ۳۸۵).

**شرکت و شکل همبستگی:** مردم توسط مبلغین که اکنون در سراسر خراسان نفوذ یافته بودند (ابن اثیر، ۱۳۷۱، ج ۱۴: ۲۸۱) به جنبش فراخوانده شده و ثابت کردند قومیت می‌تواند عامل همبستگی در گروه باشد و به آن امکان بدهد برای حفظ حقوق اعضای خود، مبارزه کند (رکس، ۱۳۸۰: ۱۸۰). تأثیر رنگ سیاه هم به‌عنوان نماد همبستگی، طوری طرفدار پیدا کرد که سیاهپوشی در بیشتر شهرها و نواحی خراسان رواج یافت (مسعودی، ۱۳۷۴: ۲۴۳).

**تاکتیک‌های غیر افراطی:** شعارهایی نظیر تساوی عرب و عجم و شعار عدالت‌خواهی، از جمله عواملی بود که از زمان قیام مختار ثقفی به این سو، انگیزه‌ای برای احقاق مطالبات ایرانیان بود. از جمله تمهیدات ابومسلم این بود که توانست جنبشی را تشکیل دهد که به اصطلاح، هم بردگان و هم صاحبان‌شان در آن شرکت داشته باشند (مفتخری، ۱۳۷۷: ۷۶).

**اندازه گروه:** خراسان هم از نظر جغرافیایی بزرگ بود و هم خراسانیان، قومیت بزرگی تشکیل داده بودند. از شهرهای مرو و بخارا و سمرقند و نخشب و چغانیان و مرو رود و پوشنگ، کسانی که از جور عاملان بنی امیه به ستوه آمده، به این دعوت لبیک گفته بودند (زرین‌کوب، ۱۳۳۰: ۲۶)، دسته دسته و فوج و فوج قبول دعوت می‌کردند و بر عده آنها افزوده می‌شد. به گفته دینوری (۱۳۷۱: ۳۸۵) حتی کوه و دشت هم با ابومسلم بیعت کردند.

### تئوری نخبگان

یکی از تئوری‌های جامعه‌شناسی قومیت، تئوری نخبگان می‌باشد. استراتژی و تاکتیک‌های بسیج قومی، جاذبه ایدئولوژیکی نمادهای قومی و شرایط همگون‌سازی گروه قومی را نمی‌توان به‌طور کامل، بدون تحلیل دقیق و حساس کنش‌های جمعی و انفرادی نخبگان شناخت و درک کرد (ملشوویچ، ۱۳۹۲: ۱۶۵). از نظر این تئوری نیز قومیت، واقعیتی درجه دوم است. نقابی ایدئولوژیکی که رهبران برای دستیابی به اهداف سیاسی خودشان از آن استفاده می‌کنند (همان: ۱۵۰). طبق این نظر برخی محققین نتیجه گرفته‌اند که مفاهیم مصطلح قومیت، هویت قومی و ناسیونالیسم قومی،



جعلی و ساختگی و محصول نخبگان و ذهنیت‌پردازی آنان است (جهان‌بین، ۱۳۷۹: ۳۰). شاید این برای توجیه مشی سیاسی بنی عباس نسبت به قومیت خراسان مصداق داشته باشد، اما ذهنیت ابومسلم و طرفدارانش، آیا متأثر از این چنین مدلی است؟ اگر ابومسلم را فقط و فقط یک مأمور نخبه بدانیم، شاید بتوان اقدامات او را در راستای تئوری نخبگان تفسیر کرد، اما این چارچوب بسیار گمراه کننده است، چراکه این نظریه، هویت‌های قومی را محصول نخبگی نخبگان می‌داند. اگر ابومسلم یک نخبه سودجو بود، مزدور استخدام می‌کرد. در صورتی که اهمیت کار ابومسلم را می‌توان در بلند کردن توده‌ها و انگشت گذاشتن روی ظرفیت‌های قومی دانست. او مزدور استخدام نکرد و با همان نیروی مردمی، اهدافش را بدون چشم‌داشت پیش برد. این که نخبگان جامعه در نقش نماینده و سخنگوی توده ظاهر شده و خواسته‌های آنها را بیان می‌کنند، لزوماً به معنای استفاده ابزاری نخبگان از این پتانسیل در جهت اغراض و مطامع شخصی نیست (جهان‌بین، ۱۳۷۹: ۳۱).

طبق نظریه نخبگان، ایشان مصالح فرهنگی گروه‌هایی را که خواهان نمایندگی‌شان هستند به هم وصل می‌کنند، تحریف می‌کنند و گاهی به هم می‌بافند، تا موجودیت‌شان را حفظ کنند، تا برای گروه‌هایشان و خودشان امتیازات سیاسی و اقتصادی به دست آورند (ملشوپیچ، ۱۳۹۲: ۱۵۵). اگر این مطلب پذیرفته شود، ناچار باید اعتراف کرد که انقلاب خراسان، یک انقلاب سیاسی بود و تحولی در بنیان‌های جامعه ایجاد نکرد. در صورتی که در نوع مبارزه خراسانی‌ها، بیشتر روند یک انقلاب اجتماعی - قومی به چشم می‌آید، چراکه طبقات زیرین جامعه، نقش اساسی را در پیشبرد انقلاب ایفا کردند. البته اگر بعد از روی کار آمدن بنی عباس، تغییر چندانی در اوضاع و احوال فرودستان خراسان پدید نیامد، دلیلش این بود که داعیان عرب عباسی (که حاکمان بعدی بودند)، پرده از نقاب خود برداشتند و مشخص گردید حتی شعار "الرضا من آل محمد" را در راستای اولویت‌های سیاسی خود برگزیده‌اند. این در حالی بود که خراسانیان، اولویت‌های قومی را مد نظر داشتند. اولویت‌هایی که گاه شکل حماسی به خود می‌گرفت و گاه در احساسات جمعی تجلی می‌یافت. اولویت‌های قومی را می‌توان با سخنوری تشویق‌کنندگان یا با تبلیغات جمعی تغییر داد (همان: ۱۴۳). ابومسلم از حس تنفر خراسانیان به پان عربیسم (اصطلاحاً)، آگاه بود، لذا





پیای سربازان خراسان را مردان شجاع ساسانی ملقب می‌کرد که هیچ سپاهی جلودارشان نیست و از خدمات شایسته آنها در زمان ساسانیان که رومی‌ها و هیاطله را شکست داده بودند، یاد می‌کرد. قحطبه بن شیب سردار ابومسلم و از داعیان عباسی، به اهمیت ملیت و دین در کنار یکدیگر به‌عنوان عوامل محرک سپاهیان پی برده بود، لذا برای روحیه دادن به آنها می‌گفت این ولایت، متعلق به پدران نخستین شما بود که به دلیل عدالت و خصلت‌های نیک‌شان، همواره بر دشمنان پیروز می‌شدند، اما همین که ستم کردند، قدرتشان سلب شد و زبون‌ترین قوم روی زمین، بر آنها مسلط شدند و زنان‌شان را به همسری گرفتند و فرزندان‌شان را به بندگی گرفتند و کسانی آمدند که بر پرهیزکاران خاندان پیامبرشان، ظلم کردند و خدا شما را بر آنها مسلط داد که به‌وسیله شما انتقام بگیرید، تا عقوبت‌شان سخت‌تر شود که شما از آنها انتقام می‌خواهید (طبری، ۱۳۷۵، ج ۱۰: ۴۵۶۶). در این جا می‌بینیم که قحطبه چگونه از پیوند دادن عوامل مختلف برای تحریک سپاهیان بهره می‌برد. وقتی به پدران نخستین اشاره می‌کند، حس تملک را در آنها بر می‌انگیزد. وقتی به زنان اشاره می‌کند، حس غیرت را و وقتی به خاندان پیامبر اشاره می‌کند، احساسات مذهبی و در نهایت، حس انتقام را در نیروهایش برانگیخته می‌کند. جذابیت عاطفی نسبت به نمادهای قدرتمند، مانند تبار قومی مشترک یا پرستش و تمجید قهرمان قومی، مناسب‌ترین وسیله برای نخبگان در دستیابی به اهدافشان است (ملشوویچ، ۱۳۹۲: ۱۵۳). با این‌که به نظر می‌رسد در اینجا تئوری نخبگان خود را اثبات می‌کند، اما باید توجه داشت این‌ها از مدت‌ها قبل، در حافظه تاریخی خراسانیان وجود داشت و محصول سخن‌پردازی نخبگان نبود. قیام خراسان یک قیام ناگهانی نبود، بلکه از مدت‌ها قبل نوعی جنگ نرم در خراسان جریان داشت. مدت‌ها خراسان آمادگی‌های اجتماعی و فرهنگی را برای قیام، زیر پوسته‌های جامعه کسب کرده بود، اما نهایتاً نیاز به جرقه‌ای برای شعله‌ور شدن داشت. حس انتقام در دو بعد قومیتی توسط ابومسلم و عقیدتی توسط یحیی برانگیخته شد. نهضت یحیی در جامعه خراسان ریشه‌های عمیق داشت (خطیب، ۱۳۷۸: ۱۸۲) تا جایی که حتی دبیر نصر بن سیار به‌نام داود بن طهمان از طرفداران او بود (بلعمی، ۱۳۷۳: ۱۱۵۵). ظاهراً یکی از دلایلی که یحیی بن زید، خراسان را جهت قیام ضد اموی برگزید، جلب هواداران کوفی خود بود که حجاج و دیگر امرای اموی عراق، آنها را به خراسان تبعید کرده



بودند. روایات تاریخی دلالت می‌کند که کار تشکیلاتی منظم و سازماندهی شده در نفوذ و گسترش تشیع در خراسان، مرهون تلاش داعیان و مبلغان کسانی است که پس از شکست قیام مختار و آشکارا پس از مرگ محمد بن حنفیه، به امر فرزندش ابوهاشم به این مناطق گسیل شدند (مفتخری، ۱۳۷۷: ۶۹).

باید توجه داشت تنها ابومسلم نخبه این قیام نبود. در پایان دوره اموی اکثر اهل دانش نیز نخبگان ایرانی بودند (زرین کوب، ۱۳۳۰: ۱۳). حتی فلسفه به میدان آمده و پایه‌های قیام بر دشمن می‌تاخت. جهم بن صفوان در پرتوی دفاع از عقاید اسلامی، فلسفه دینی و تعقلی خود را پی‌ریزی کرد و اساس کار فلسفه معتزله شد. او یکی از نخبه‌های خراسان بود که حرف‌هایش پاسخی بود به اسلام خشک و قالبی زمامداران اموی خراسان. جهم بن صفوان به شیوه داعیان، جامه سیاه می‌پوشید (ذهبی، ۱۴۱۳ ق. ج ۷: ۳۱۱) و اذهان مردم به خصوص فرهیختگان را برای انقلاب آماده می‌کرد و چهره‌ای از اسلام به نمایش می‌گذاشت که به زندگی روشن و رفاه لبخند می‌زد و با زندگی روزمره مردم ارتباط داشت. کلام او آن‌چنان شورانگیز بود که مردم را به گفتن الله‌اکبر در معابر و مساجد وا می‌داشت و علیه رژیم اموی، فریاد انقلاب سر می‌دادند (خطیب، ۱۳۷۸: ۱۹۶). اهداف شخصی مثل او نمی‌توانست سیاسی باشد، بلکه ایدئولوژیک بود. از جمله‌ی نخبگان قیام خراسان که اهداف سیاسی داشتند می‌توان به رهبری قیام، ابراهیم بن عبدالله (ابراهیم امام) اشاره کرد که اقداماتش می‌تواند در چارچوب تئوری نخبگان بگنجد. هوش و تسلط او بر اوضاع سیاسی و هم‌چنین کشف پتانسیل بالای خراسان گواه نخبگی اوست. این نخبگی به همان اندازه که بعدها ابومسلم را تا حد خدایی بالا برد، با ابراهیم امام نیز همین کار را کرد. می‌گفتند روحی که در عیسی بن مریم بود، در علی بن ابی‌طالب جای گرفت، پس از آن در امامان، یکی پس از دیگری تا ابراهیم بن محمد و آنها خدایانند (طبری، ۱۳۷۵، ج ۱۱: ۵۰۱۷).

### تئوری انتخاب عقلانی

نظریه انتخاب عقلانی هم انگیزه‌های احساسی و هم انگیزه‌های عقلانی - ارزشی را رد می‌کند. در صورتی که کنش اجتماعی، فقط با عقلانیت ابزاری هدایت نمی‌شود، بلکه به وسیله عقلانیت ارزشی نیز هدایت می‌شود. باید میان تفاوت‌های قومی در یک جامعه، نظیر تفاوت در زبان،

مذهب، فیزیولوژی یا فرهنگ با بسیج قومی تمایز قائل شد. تفاوت‌های قومی پایگاه بالقوه بسیج قومی است، اما نفس وجود تفاوت‌های قومی تضمین‌کننده بسیج قومی نیست (احمدی، ۱۳۷۸: ۱۵۴). پایمال کردن حق مردم مخصوصاً در خراسان که به لحاظ تاریخی با فرهنگ غالب، نامتجانس و ناسازگار بود، منجر به دریافت اهمیت نیروی انسانی در تحول و تکامل جامعه شد (خطیب، ۱۳۷۸: ۱۰)، اما طرفداران نظریه انتخاب عقلانی این‌گونه استدلال می‌کنند که علائم فرهنگی در بیشتر مواقع فقط علائمی قراردادی‌اند. آن‌چه در روابط قومی مهم است این است که چگونه، چه وقت و چه کسی می‌تواند این نمادها را برای بسیج اجتماعی به‌کار گیرد (ملشوچ، ۱۳۹۲: ۲۵). دقت در تنوع طبقات و گروه‌های حامی نهضت عباسی نشان می‌دهد که آنان با اتخاذ تاکتیک‌های مناسب موفق به جلب اقبال گوناگون شدند و ابومسلم هم با مهارت خاصی هر یک از گروه‌ها و جناح‌های سیاسی - مذهبی خراسان را در خدمت اهداف خویش به‌کار گرفت. علاوه بر اعراب جنوبی و موالی و نومسلمانان، اهل ذمه نیز که حتی در اواخر عهد اموی در جامعه خراسان وجود داشتند، بخش متناهی از سپاه ابومسلم را تشکیل می‌دادند (مفتخری، ۱۳۷۷: ۷۵). اما همان‌طور که گفته شد قسمتی از قومیت عرب هم همراه ابومسلم بودند که مخالفان، آنها را سقاط‌العرب خوانده‌اند که به نظر می‌رسد به معنای اعراب فرومایه باشد (همان: ۷۶). البته شاید پس‌پشت این نام‌گذاری مسائل عصیبت قومیتی مطرح بوده و به معنای اعرابی که از عربیت ساقط شده‌اند، لحاظ شده باشد. ایشان اعرابی بودند که قشر ضعیف جامعه را تشکیل می‌دادند. در مقابل برخی از اشرافیت ایرانی هم در جبهه مخالف قیام ابومسلم و مدافع امویان، ظاهر شده بودند (مفتخری، ۱۳۷۷: ۷۷). در تحلیل این وضعیت، همان‌طور که گفته شد نمی‌توان برای این گروه‌ها، قومیتی قائل شد، چراکه از لحاظ هویتی، در وضعیتی خنثی قرار داشتند.

خراسان ترکش خداوند است، هر گاه بر مردمی خشم گیرد از این ترکش به تیرشان بزند» (ابن الفقیه همدانی، ۱۳۴۹: ۱۶۱). مردم روستاهای خراسان با کافرکوب‌ها به جان اعراب افتادند و این کافرکوب‌ها چوب‌های خاص ایرانیان بوده است (دینوری، ۱۳۷۱: ۴۰۳ و پاورقی طبری، ۱۳۷۵، ج ۸: ۳۳۷۲). این عرب‌ستیزی گسترده جزء برنامه‌های رهبر دعوت عباسی یعنی ابراهیم بن محمد بود که در نامه‌ای برای ابومسلم نوشته بود هر که را در خراسان، به عربی حرف می‌زند به قتل





رساند (همان: ۴۶۱۴). نصر بن سیار که از قیام ابومسلم ترسیده بود، نامه‌ای به بنی‌ربیعہ نوشت و در این نامه شعری گفت که هواداران ابومسلم را این‌گونه توصیف می‌کند: «اگر کسی از آیین ایشان از من بپرسد، همانا دین و آیین ایشان، کشتن اعراب است» (دینوری، ۱۳۷۱: ۴۰۳). زمانی که فردی بین مشارکت در کشتار یا کشته شدن، خودش مجبور است انتخاب کند به‌زحمت می‌توانیم بگوییم که او هیچ‌گزینه واقعی برای انتخاب ندارد (ملشوویچ، ۱۳۹۲: ۱۳۴). به همین منظور، مردم خراسان به عصیان کشیده شدند. اما این‌که ابراهیم بن محمد که خودش یک عرب بود، چنین دستوری می‌دهد، مربوط به بحثی می‌شود که در جامعه‌شناسی قومیت، به آن نظریه انتخاب عقلانی می‌گویند. این نظریه می‌گوید اعمال اجتماعی که در نگاه اول غیرعقلانی هستند، در نهایت عقلانی هستند. مثلاً مشارکت در کشتار قومی از نظر کنشگران، به‌عنوان عقلانی‌ترین گزینه دیده می‌شود (همان: ۱۳۳). حتی کشته شدن ابوسلمه خلال همدانی توسط ابومسلم خراسانی نیز در همین چارچوب می‌گنجد، اما باید توجه داشت که این رویداد بعد از پیروزی قیام اتفاق افتاد.

فقر و فلاکت و بدبختی و تحقیر مردم خراسان زیادتر شده بود تا جایی که عموم مردم، ستم سیاه سلطنت ساسانی را بر حکومت بیگانگان ترجیح می‌دادند و در آرزوی بازگشت سلطنت، روزشماری می‌کردند (خطیب، ۱۳۷۸: ۱۱۰). این بینش در مردم خراسان به علت ناعدالتی‌های گسترده اقتصادی، بارزتر بود. با این حال، نظریه انتخاب عقلانی نمی‌تواند در مورد قیام خراسان صادق باشد. این نظریه که کنش‌های اجتماعی را فقط بر مبنای به حداکثر رساندن سود فردی تبیین می‌کند، قادر نیست انگیزه‌های فردی در امور غیراقتصادی و غیرمادی را محاسبه کند (ملشوویچ، ۱۳۹۲: ۱۴۱). دانیل دنت (Daniel Dennett) (۱۳۵۴: ۱۸۰) مورخ معاصر اعتقاد دارد انقلاب خراسان جنبه‌های اقتصادی ندارد و از نصر بن سیار به‌عنوان بهترین و عادل‌ترین حکام خراسان در زمان امویان یاد می‌کند و به عقیده او، اصلاحات مالیاتی نصر در خراسان، سیاست عادلانه‌ای درباره موالی به‌وجود آورده است و این‌گونه نظر فان فلوتن (Van Vloten) را که می‌گوید که کمر ایرانیان زیر بار سنگین مالیات دوتا شده بود و در این فرصت، آماده انقلاب بودند را نقض می‌کند. اگر نظر دانیل دنت را که بر اساس دلایل موجه ایراد شده بپذیریم، به نقش





فرهنگی انقلاب خراسان بیشتر پی می‌بریم و عوامل قومیتی در اتحاد خراسان در نظر، پر رنگ‌تر جلوه می‌کند. با این‌که فرهنگ، نتیجه برخورد دو نوع نیاز مادی و معنوی انسان است و رابطه آن با اقتصاد و فکر دینی خیلی ظریف است اما فرهنگ، رابطه این دو است و در عین حال، کوشیده است تا راه خود را از هر دوی آنها جدا نگه دارد (اسلامی ندوشن، ۱۳۵۴: ۷۷). اگر انتخاب احساسی را نقطه مقابل انتخاب عقلانی در نظر بگیریم، به دشواری می‌توان حرکت ابومسلم را در چارچوب انتخاب عقلانی مطالعه کرد، چراکه قیام خراسان بسیار متکی به احساسات شخصی ابومسلم بود. ابومسلم اغلب واکنش‌های احساسی نشان می‌داد و همین امر در آخرین تصمیم زندگی‌اش، به قیمت جان‌ش تمام شد. با این حال، این روحیه او در طول قیام، اکثر اوقات جواب می‌داد چراکه مردم خراسان نیز وجه غالب احساس‌گرایی داشتند. به‌عنوان نمونه، ابومسلم پس از تکه‌تکه کردن نامه مروان توسط تبر جنگی‌اش، جوابی با زبان شعر که بی‌شبهت به اشعار حماسی ایرانی نیست برای او فرستاد، با این مضمون: «بلاغت را اثرات شمشیر از بین برد، اکنون شیرها از هر طرف شما را محاصره کردند» (اولیاءالله، ۱۳۴۸: ۵۲). این احساسات متقابلاً به خراسانیان منتقل می‌شد.

همان‌طور که اشاره شد مفهوم جامعه‌شناسی قومیت، پیوند مستقیمی با سیاست قومی دارد. سیاست قومی را می‌توان مجموعه‌ای از اهداف، راهبردها، رویکردها، رفتارها و اقدامات دانست که از سوی حکومت در قبال اقوام موجود در یک جامعه اتخاذ می‌شود. هدف کلی و اجمالی اتخاذ سیاست قومی شکل‌گیری، نظم بخشی و سازماندهی مجموعه‌ای از فعالیت‌ها در یک رشته معین و با هدف مشخص و مشتمل بر اهداف، سیاست‌ها، مقاصد روشن و واضح درباره نحوه اداره، کنترل و هدایت اقوام مختلف در یک واحد سیاسی است (حیدری، ۱۳۹۲: ۹). نصر بن سیار با این‌که اصلاح‌طلبی‌اش را وام‌دار عمر بن عبدالعزیز اموی بود، اما خیلی دیر به فکر افتاد، در صورتی که ابراهیم امام، پیش‌تر جامعه خراسان را شناخته بود. خطرناک‌ترین لحظه برای یک حکومت بد، زمانی است که می‌خواهد اصلاحات را شروع کند (کوزر و روزنبرگ، ۱۳۷۸: ۵۹۳). خراسانیان بودند که به گواه تاریخ سلطنت را از امویان، آن هم از خلیفه‌ای از بنی‌امیه که از همه سالخورده‌تر و پرازموده‌تر و با تدبیر و پرتوش و توان‌تر و پرسپاه‌تر و دبیر و وزیری از همه



خردمندتر داشت، گرفتند و به سفاح دادند (ابن الفقیه همدانی، ۱۳۴۹: ۱۶۱). البته بخت نیز با نصر بن سیار یار نبود، زیرا اختلافات قبیله‌ای در نزاع بین نصر، جدیع و حارث ضربه مهلکی بر حکومت امویان وارد کرد و سرانجام با کشته شدن جدیع با تحریک نصر بن سیار، نیروهای ازدی به رهبری علی بن جدیع به ابومسلم پیوستند و ابومسلم با هوش و درایت خود از اعراب جنوبی در رسیدن به اهداف خود که فتح مرو بود، کمال استفاده را برد (دل‌آشوب و انصاری، ۱۳۹۳: ۱۲۱). شاید از این زوایا بتوان تئوری انتخاب عقلانی را در تحولات خراسان، حائز اهمیت جلوه داد.

### نتیجه گیری

در تعریف قومیت می‌توان گفت قومیت، فقط یک ساخت اجتماعی نیست و منبع بالقوه‌ای از کشش گروهی و تعارض است. در پژوهش حاضر، ابتدا نگاهی به پیشینه خراسان انداخته شد و فرهنگ سیال آن واکاوی گردید که استدلال مبتنی بر نقش فرهنگ در متن پژوهش قوام پیدا کند. در پی فتوحات اعراب، همه گروه‌های مخالفی که پدیده‌ای به نام عرب را نمی‌توانستند تحمل کنند و هرگز حاضر به کنار آمدن با آنها نمی‌شدند، به همراه یزدگرد به خراسان آمده بودند، ولی شرایط طوری رقم خورد که مجبور به مصالحه شدند. در این میان، عده‌ای از خراسانیان که عداوت‌شان را هم‌چنان حفظ کرده بودند، آمادگی فکری، روحی و روانی برای قیام را نشر می‌کردند. در نتیجه این اقدامات، قومیت واحد خراسانی متولد شد. شاید حکومت، این را پیش‌بینی می‌کرد و بنابراین برای پیشگیری از آن، با برقراری موازنه قومیتی به‌وسیله مهاجرت دادن اعراب به خراسان و هم‌چنین دادن امتیازاتی به اشراف ایرانی، سعی کرد این شرایط را تعدیل کند، اما موفق نشد و خراسانیان با رهبری ابومسلم توانستند امویان را از تخت به زیر بکشند. جامعه‌شناسی قومیت مؤلفه‌هایی برای بررسی ریشه‌ای‌تر وقایعی که پیش‌تر مطرح شد در اختیار قرار داد که از جمله آنها، تئوری نخبگان و تئوری انتخاب عقلانی بود. تئوری انتخاب عقلانی در واکنش‌های رهبران عباسی قابل تأمل است، اما ابومسلم و مردم خراسان در این چارچوب نمی‌گنجند. تئوری نخبگان به نقش شخصیت‌ها در تاریخ اشاره دارد. ابومسلم با این‌که از نظر ذاتی و درونی و اجتماعی، استعدادها و ویژگی‌های ممتازی دارد، اما تاریخ‌سازی او معطوف به نخبگی خودش نیست، بلکه آگاهی توده‌ها در رأس قرار دارد. ابومسلم با این‌که یک مأمور کارآزموده از طرف



داعیان عباسی بود، اما نخبگی اش معطوف به احساس شخصی او و هم‌چنین تحریک احساسات تک‌تک اعضای جامعه خراسان می‌شد. بنابراین تئوری نخبگان هم نمی‌تواند جایگاهی در تبیین اتفاقات خراسان داشته باشد. اقدامات قومی امویان و عباسیان را با این مؤلفه‌ها می‌توان تطبیق داد چراکه در نظر آنها قومیت، سیاست است و در نظر خراسانیان قومیت، فرهنگ است.

### منابع

- ابن اثیر، عزالدین علی بن محمد (۱۳۷۱). **کامل تاریخ بزرگ اسلام و ایران**، ج ۱۴. ترجمه ابوالقاسم حالت و عباس خلیلی. تهران: علمی.
- ابن الفقیه همدانی، ابوبکر احمد بن محمد بن اسحاق (۱۳۴۹). **ترجمه مختصر البلدان** (بخش مربوط به ایران). ترجمه ح. مسعود. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- احمدی، حمید (۱۳۷۸). **قومیت و قوم‌گرایی در ایران**، از افسانه تا واقعیت. تهران: نی.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی (۱۳۵۴). **فرهنگ و شبه فرهنگ**. تهران: توس.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۶). **ایران و تنهائیش**. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- اکبری، امیر (زمستان ۱۳۸۸). «فتح خراسان و مهاجرت قبایل عرب به این سرزمین»، **پژوهشنامه تاریخ**، س ۵، ش ۱۷.
- اولیاءالله، محمد بن حسن (۱۳۴۸). **تاریخ رویان**. تصحیح منوچهر ستوده. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- بلعمی، ابوعلی محمد بن محمد (۱۳۷۳). **تاریخ‌نامه طبری**. تحقیق محمد روشن. تهران: البرز.
- پناهی، عباس؛ سربندی، رضا (۱۳۹۲). **فراز و فرودهای روابط خراسانیان با اعراب مسلمان**. تهران: لمپا.
- جهان‌بین، داریوش (اردیبهشت ۱۳۷۹). «جامعه‌شناسی قومیت»، **کتاب ماه علوم اجتماعی**، ش ۳۱، ص ۲۶-۳۱.
- حیدری، اصغر (آذر و دی ۱۳۷۲). «عباسیان و خراسان»، **کیهان اندیشه**، ش ۵، ص ۱۵۶-۱۷۰.



حیدری، حسین (تیر ۱۳۹۲). «نیاز ما به دانش جامعه‌شناسی قومیت». روزنامه اعتماد/ جامعه مدنی، ش ۲۷۲۱.

خطیب، عبدالله مهدی (۱۳۷۸). *ایران در روزگار اموی*. ترجمه محمودرضا افتخارزاده. تهران: رسالت قم.

دل‌آشوب، هادی، انصاری، رهام (اردیبهشت ۱۳۹۳). «اختلافات قبایل عرب در خراسان و نقش آن در پیروزی قیام عباسیان»، پژوهش‌های علوم انسانی، س ۶، ش ۳۳، ص ۹۹-۱۲۶.  
دنت، دانیل (۱۳۵۴). *مالیات سرانه و تأثیر آن در گرایش به اسلام*. ترجمه محمدعلی موحد. تهران: خوارزمی.

دینوری، ابوحنیفه احمد بن داود (۱۳۷۱). *اخبار الطوال*. ترجمه محمود مهدوی دامغانی. تهران: نشر نی.

ذهبی، شمس‌الدین محمد بن احمد (۱۴۱۳ ق.). *تاریخ الاسلام و وفیات المشاهیر و الاعلام*، ج ۷. تحقیق عمر عبدالسلام تدمری. بیروت: دار الکتب العربی.  
رفیعی، علی، آشتینه، افسانه (اردیبهشت ۱۳۹۳). «روابط خراسانیان با اعراب مسلمان»، کتاب ماه تاریخ و جغرافیا، ش ۱۹۲.

رکس، جان (تابستان ۱۳۸۰). «اقلیت‌های قومی و دولت ملی، جامعه‌شناسی سیاسی جوامع چندفرهنگی»، ترجمه محمدسعید ذکایی، *مجله مطالعات ملی*، ش ۸، ص ۱۶۱-۱۸۶.

رمضان‌زاده، عبدالله، بهمنی قاجار، محمدعلی (بهار ۱۳۸۷). «هویت ایرانی و چندگانگی قومی»، *فصلنامه علمی-پژوهشی مطالعات ملی*، س ۹، ش ۳۳، ص ۶۹-۹۶.

ریپکا، یان (۱۳۸۱). *تاریخ ادبیات ایران از دوران باستان تا قاجاریه*. ترجمه عیسی شهابی. تهران: علمی و فرهنگی.

زرین‌کوب، عبدالحسین (۱۳۳۰). *دو قرن سکوت*. تهران: جامعه‌لیسانسه‌های دانشسرای عالی.  
صالحی، کوروش (۱۳۷۸). *در سراسیمب سقوط*. مشهد: ایران آزاد.

طبری، محمد بن جریر (۱۳۷۵). تاریخ طبری، ج ۱۱ و ۱۰. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: اساطیر.

کوزر، لوئیس آلفرد؛ روزنبرگ، برنارد (۱۳۷۸). نظریه‌های بنیادی جامعه‌شناختی. ترجمه فرهنگ ارشاد. تهران: نشر نی.

کوفی، ابن‌اعثم (۱۳۷۲). الفتوح. ترجمه محمد بن احمد مستوفی هروی. تحقیق غلامرضا طباطبائی مجد. تهران: انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی.

مالشویچ، سینیشا (۱۳۹۰). جامعه‌شناسی قومیت. ترجمه پرویز دلیرپور. تهران: آمه.

\_\_\_\_\_ (۱۳۹۲). جامعه‌شناسی قومیت. ترجمه رشید احمدرش و دیگران. تهران: جامعه‌شناسان.

مسعودی، ابوالحسن علی بن الحسین (۱۳۷۴). مروج الذهب و معادن الجواهر. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران: علمی و فرهنگی.

مفتخری، حسین (بهار ۱۳۷۷). «اولین بازتاب‌های جریان شیعی در ایران»، فصلنامه زبان و ادبیات فارسی، ش ۲۰، ص ۶۳-۸۸.

ملایری، محمدمهدی (۱۳۷۹). تاریخ و فرهنگ ایران در دوران انتقال از عصر ساسانی به عصر اسلامی، ج ۶. تهران: توس.

هلالی عامری کوفی، سلیم بن قیس (۱۳۹۳). اسرار آل محمد (ص). ترجمه اسماعیل انصاری زنجانی خوئینی. قم: دلیل ما.

Abramson, J. Harold (1976). "On the Sociology of Ethnicity and Social, Change: A Model of Rootedness and Rootlessness". **Economic and Social Review**, Vol. 8, No. 1: 43-58.

